

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنْ لَكَ
لَا نَسَبٌ وَلَا
نَسَبٌ وَلَا
عِلَّةٌ لَكَ
لَا حَسَبٌ وَلَا
عِلَّةٌ لَكَ
وَلَا حَسَبٌ وَلَا
عِلَّةٌ لَكَ

راه اینجاست...

استقامت شاه کلید مشکلات

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا (آیه ۱۶ سوره جن)
و اینکه اگر (مسلمین) بر راه الهی استقامت داشتند ما آنان را آبی فراوان
(که حل تمام مشکلات باشد) می‌چشانیم.

ماء غدق، یعنی سیراب کردن از آب فراوان و آب زلال که مفسرین می‌گویند کنایه از حل تمام مشکلات زندگی است. اگر در این راه پافشاری کنید، استقامت کنید - استقامت یعنی منحرف نشدن - درست حرکت کنید، در همین طریق مستقیم حرکت بکنید، مسلماً مشکلات زندگی هم حل خواهد شد، گرفتاری‌ها برطرف خواهد شد، ضعف‌ها برطرف خواهد شد؛ ما باید به این نکته همیشه توجه داشته باشیم. اهمیت راهی که ملت ایران تا امروز طی کرده بسیار بالا است؛ ما بایستی به این اهمیت واقف باشیم.

۱۳۹۹/۱۱/۲۹

فرمود: بایستید، خدا شما را سیراب می‌کند، شما را بی‌نیاز می‌کند. ایستادگی کردیم، خدا بی‌نیاز کرد. عکسش هم همین جور است. سنت‌های خدای متعال انواع و اقسامی دارد؛ آنجا می‌گوید: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، بعد می‌گوید: وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ؛ این هم سنت است، اگر کفران نعمت هم کردید، از نعمت استفاده نکردید، سوء استفاده کردید، اگر این کارها شد، إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ؛ آن هم یک سنت الهی است...

۱۴۰۱/۰۴/۰۷ مقام معظم رهبری



شهادت آیہا

خاطراتی از شهدا در عمل بہ آیات قرآن کریم

کتاب از گروہ فرهنگ شہید ابراہیم ہادی

زندگی با آیہا

نہضت ملی حفظ و تبیین آیہای قرآن کریم





فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

عنوان و نام پدیدآور: شهادت آیه‌ها: خاطراتی از شهید در عمل به آیات قرآن کریم /

کاری از گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

مشخصات نشر: تهران: انتشارات شهید ابراهیم هادی، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص، عکس.

شابک: 5 - 80 - 7169 - 622 - 978

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries

موضوع: قرآن. برگزیده‌ها -- ترجمه‌ها

Qur'an. Selections -- Translations

قرآن -- تاثیر

Qur'an -- Influence

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان

Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs

رده بندی کنگره: DSR۱۶۲۸

رده بندی دیویی: ۹۵۵۰.۰۸۴۳۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۸۴۲۲۵

شهادت آیه‌ها

خاطراتی از شهید در عمل به آیات قرآن کریم

کاری از گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

ناشر: نشر شهید ابراهیم هادی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۵۰۰۰ نسخه

بازسازی تصاویر متن و جلد: آتلیه امینان

چاپ: کتبیبه نگاران صحافی: ولیعصر

شابک: ۵-۸۰-۷۱۶۹-۶۲۲-۹۷۸

قیمت: ۶۰،۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

گروه شهید هادی به هیچ نهاد و ارگان

دولتی وابستگی نداشته و تلاش دارد

در راستای گسترش فرهنگ ایثار

و معنویت قدم بردارد. ان شاء الله

آدرس انتشارات و مرکز پخش و دفتر گروه شهید هادی:

تهران. بزرگراه شهید محلاتی. ابتدای خیابان شهید مخبر

جنوبی، پلاک ۲۹۰ واحد ۳ تلفن: ۳۶۲۱۲۱۴۴ و ۳۶۲۰۶۱۹۱

ارتباط در فضای مجازی (ایتنا) ۹۱۲۷۷۶۱۶۴۱-

جهت تهیه کتاب‌های گروه شهید هادی به صورت عمده و یا تخفیف، یا ارسال پستی

در وقت اداری (۹ صبح تا ۵ عصر) با دفتر انتشارات تماس بگیرید. در شهرستان‌ها نیز

کتاب‌های انتشارات را از فروشگاه‌های عرضه محصولات فرهنگی و کتابفروشی‌های

معتبر و مذهبی تهیه نمایید.

مرکز پخش شماره (۲): میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی،

ترسیده به مجتمع مهستان، کوچه شهید شعله‌ور بن بست ۲،

پلاک ۵، واحد ۲ تلفن: ۶۶۹۱۳۷۹۸ - ۰۹۱۹۸۱۸۷۳۰۸

جهت ارتباط و اطلاع از آخرین اخبار، خرید اینترنتی و آگاهی از دیگر آثار گروه فرهنگی و

انتشارات شهید هادی به سایت انتشارات مراجعه نمایید.

<http://nashrhadi.com> - @nashrhadi_

کانال معرفی کتاب‌ها و ارتباط با گروه شهید هادی در پیام رسان ایتنا

@nashrhadi



فهرست

- مقدمه‌ای از یک شهید / ۶
۱. بزرگترین ضربه / ۸
 ۲. چرا اینطور شد؟! / ۱۲
 ۳. از دوست‌داشتنی‌ها / ۱۶
 ۴. زمان یکی شدن / ۲۰
 ۵. دفاع از مستضعفان عالم / ۲۴
 ۶. کار تشکیلاتی / ۲۸
 ۷. دشمنی دیرینه / ۳۲
 ۸. پارتی بازی ممنوع / ۳۶
 ۹. گذشت برای... / ۴۰
 ۱۰. اطاعت از رهبر / ۴۴
 ۱۱. عشق به مردم / ۴۸
 ۱۲. استقامت داشته باشیم / ۵۲
 ۱۳. ساعتی در سجده / ۵۶
 ۱۴. اشک‌هایت را پاک کن / ۶۰
 ۱۵. من افتاده‌ام / ۶۳
 ۱۶. محبت الهی / ۶۶
 ۱۷. لبه پرتگاه / ۷۰
 ۱۸. آستین‌ها را بالا بزن / ۷۴
 ۱۹. اوس حبیب بنا / ۷۸
 ۲۰. بهشت برای کیست؟ / ۸۱
 ۲۱. پای پرواز / ۸۴
 ۲۲. نامحرم، نامحرم است / ۸۸
 ۲۳. شهید مسیحی / ۹۱
 ۲۴. محبت کار خودش را می‌کند / ۹۴
 ۲۵. تفاوت کار سید / ۹۸
 ۲۶. ملاک دوستی و دشمنی / ۱۰۲
 ۲۷. مهندسی معکوس / ۱۰۶
 ۲۸. سر قول و قرار / ۱۱۰
 ۲۹. حق محرومین / ۱۱۴
 ۳۰. وای از زبان / ۱۱۸



مقدمه‌ای از یک شهید

«خداوند، پیامبر ﷺ را هنگامی فرستاد که پیامبران حضور نداشتند. امت‌ها در خواب غفلت بودند و رشته‌های انسانیت از هم گسسته بود. پس پیامبر ﷺ به میان مردم آمد، در حالی که کتاب‌های پیامبران پیشین را تأیید کرد و با «نوری» هدایتگر انسان‌ها شد که همه باید از آن اطاعت نمایند و آن نور، قرآن کریم بود...»

در قرآن، علم آینده و حدیث روزگاران گذشته هست. قرآن، شفا دهنده دردها و سامان دهنده امور فردی و اجتماعی شماست... قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است. آن را خوب بفهمید که بهار دل‌هاست. از نور آن شفا و سلامتی بخواهید که شفای سینه‌های بیمار است. قرآن را خوب بخوانید که سودمندترین داستان‌هاست... «در قرآن اخبار گذشتگان و آیندگان و احکام مورد نیاز زندگی وجود دارد»... تکرار و شنیدن پی‌پی آیات، کهنه‌اش نمی‌سازد و گوش از شنیدن آن خسته نمی‌شود. هر کس به آن عمل کند، پیشتاز است... «خدا، قرآن را فرو نشاننده عطش علمی دانشمندان و باران بهاری برای قلب عالمان و راه وسیع برای صالحان قرار داد. قرآن، دارویی است که با وجود آن بیماری وجود ندارد. نوری است که تاریکی در آن یافت نمی‌شود، ریسمانی است که رشته‌های آن محکم و پناهگاهی است که قلّه آن بلند است. قدرتی است برای آن که آن را برگزیند. محل امنی است برای هر کس که وارد آن شود. راهنمایی است تا از او پیروی کنند. برهانی است بر آن کس که با آن سخن بگوید، عامل پیروزی است برای آن کس که به آن استدلال کند. نجات دهنده است برای آن کس که حافظ آن باشد و به آن عمل کند. رهبر آن است که آن را به کار گیرد و نشانه هدایت است برای آن کس که در او بنگرد.» «کسی با قرآن هم نشین نشد، مگر آن که بر او افزود یا از او کاست؛ در هدایت او افزود و از گمراهی‌اش کاست. آگاه باشید! کسی با داشتن قرآن نیازی (به غیر) ندارد و بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود. پس



درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختی‌ها از قرآن یاری بطلبید... آن کس که در قیامت، قرآن شفاعتش کند، بخشوده می‌شود و آن که قرآن از او شکایت کند، محکوم است... «قرآن، فرماندهی بازدارنده و ساکتی گویا، و حجت خدا بر مخلوقات است. خداوند پیمان عمل کردن به قرآن را از بندگان گرفته و آن را در دستوراتش قرار داده است...» (اما بدانید) این قرآنی که در بین شماست، خط‌هایی است که در یک جا جمع شده و به مفسر و مترجم نیاز دارد... باید به این حقیقت اذعان کنند که شایسته‌ترین مردم به تفسیر قرآن و بیان معارف آن، ما اهل بیت علیهم‌السلام هستیم».

... از آن نصیحت‌پذیر، حلالش را حلال، و حرامش را حرام بشمار... از حوادث گذشته تاریخ، برای آینده درس عبرت بگیر که حوادث روزگار با یکدیگر همانند بوده و پایان دنیا به آغازش در ارتباط است و همه آن رفتنی است...»

عباراتی که در بالا خواندید، از یک شهید است. شهید محراب، امیر مومنان علی علیه‌السلام. این جملات از نهج البلاغه انتخاب شد و با یاری خدا راهگشای ما خواهد بود.

این کتاب، گنجینه‌ای از خاطرات نورانی شهداست که با محوریت آیه‌های قرآن کریم گردآوری شده است. یک آیه از هر جزء قرآن کریم، و روایتی از زندگی شهدایی که آن آیه را در زندگی خود به کار بستند، آورده شده. شهدا، این آیه‌های قرآن را زندگی کردند و خود به آیه‌های الهی مبدل گشتند. امید است با الگوگیری از این ستاره‌ها، در قیامت مشمول شفاعت و عنایت این شهدا شویم که خود آیه‌ای هستند از قرآن کریم.

این ۳۰ آیه، نقشه راهی است برای رسیدن به زندگی سعادت‌مندانه و پیروزی نهایی. این آیات به ما می‌آموزند که اگر می‌خواهیم جامعه‌ای موفق و پیروز داشته باشیم، باید برادری و وحدت و دوستی را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم، به وظایف خود نسبت به دیگران عمل کنیم، ولایت دشمنان خدا را نفی کنیم و در راستای امر ولی‌الهی با دشمن مبارزه کنیم.



بزرگترین ضربه

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ

یهود و نصارا هیچ وقت از تو راضی نمی‌شوند؛ مگر اینکه دنباله‌رو دین‌شان و به طور کامل تسلیم خواسته‌هایشان شوی
(۱۲۰ بقره)

«من یحیی هستم، فرزند پناهنده‌ای که غربت را به وطن موقتی تبدیل کرد و رؤیا را به مبارزه‌ای ابدی. در حالی که این کلمات را می‌نویسم، هر لحظه از زندگی‌ام را به یاد می‌آورم: از کودکی‌ام در میان کوچه‌ها، تاسال‌های طولانی زندان، و هر قطره خونی که روی خاک این سرزمین ریخته شد. من در سال ۱۹۶۲ در اردوگاه خان یونس به دنیا آمدم، زمانی که فلسطین خاطره‌ای تکه‌پاره و نقشه‌هایی فراموش شده روی میز سیاستمداران بود. از کودکی دریافتم که زندگی در این سرزمین عادی نیست و هر کسی که اینجا به دنیا می‌آید باید در قلبش سلاحی شکست‌ناپذیر حمل کند و بداند که راه آزادی طولانی است...»

سال ۱۹۸۸ به زندان افتادم و به حبس ابد محکوم شدم، اما هرگز راهی برای ترس پیدا نکردم. در زندان آموختم که صبر فقط یک فضیلت نیست، بلکه سلاحی است، سلاحی تلخ، مانند کسی که قطره قطره دریا را می‌نوشد. زمانی که در سال ۲۰۱۱ آزاد شدم، همان آدم قبلی نبودم؛ قوی‌تر شده بودم و ایمانم بیشتر شده بود که آنچه ما انجام می‌دهیم فقط مبارزه‌ای گذرا نیست، بلکه سرنوشتی است که آن را تا آخرین قطره خونمان به دوش می‌کشیم. وصیت من این است که به سلاح، به کرامتی که قابل مصالحه نیست و به رؤیایی که هرگز نمی‌میرد، پایبند بمانید. دشمن می‌خواهد ما از مقاومت دست برداریم و مسئله ما را به مذاکراتی بی‌پایان تبدیل کند.





اما من به شما می‌گویم: بر چیزی که حق شماست مذاکره نکنید. آن‌ها بیشتر از سلاح شما، از ایستادگی شما می‌ترسند. مقاومت فقط سلاحی که در دست داریم نیست، بلکه عشقی است که به فلسطین در هر نفسی که می‌کشیم داریم. اراده‌ای است که می‌خواهیم بمانیم، با وجود محاصره و تجاوز، وصیت من این است که به خون شهدا وفادار بمانید، به کسانی که رفتند و این راه پر از خار را برای ما گذاشتند.

آن‌ها راه آزادی را با خونشان هموار کردند، پس آن فداکاری‌ها را در حساب سیاستمداران و بازی‌های دیپلماتیک به هدر ندهید.

زمانی که در سال ۲۰۱۷ رهبری حماس در غزه را به عهده گرفتیم، فقط یک انتقال قدرت نبود، بلکه ادامه مقاومتی بود که با سنگ شروع شد و با تفنگ ادامه یافت. هر روز درد مردم را زیر محاصره احساس می‌کردم و می‌دانستم هر قدمی که به سوی آزادی برمی‌داریم هزینه دارد. اما به شما می‌گویم: هزینه تسلیم شدن بسیار بیشتر است. برای همین، به زمینتان مانند ریشه‌ای که به خاک چسبیده است، پایبند بمانید، هیچ بادی نمی‌تواند مردمی را که تصمیم به زندگی گرفته‌اند، از ریشه بکند. در نبرد طوفان الاقصی، من فقط فرمانده یک گروه یا جنبش نبودم، بلکه صدای هر فلسطینی بودم که رؤیای آزادی داشت. ایمان من این بود که مقاومت فقط یک گزینه نیست، بلکه وظیفه است. می‌خواستم این نبرد صفحه‌ای جدید در کتاب مبارزه فلسطینی باشد، جایی که همه جناح‌ها متحد شوند و همه در یک سنگر بایستند، در برابر دشمنی که هرگز بین کودک و پیر، یا بین سنگ و درخت تفاوتی قائل نشده است.

وصیت آخرم این است که همیشه به یاد داشته باشید که مقاومت بی‌معنا نیست و فقط گلوله‌ای که شلیک می‌شود نیست، بلکه زندگی است که با شرف و کرامت زندگی می‌شود. زندان و محاصره به من آموخت که نبرد طولانی است و راه سخت، اما همچنین به من آموخت که مردمی که تسلیم را نمی‌پذیرند، معجزه‌هایشان را با دستان خودشان می‌سازند. منتظر نمانید که دنیا به شما عدالت بدهد، من زندگی کرده‌ام و دیده‌ام که دنیا در برابر درد ما سکوت می‌کند.

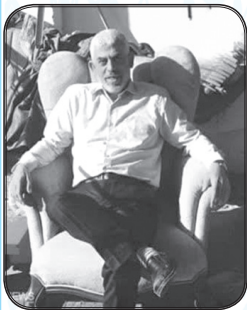




منتظر عدالت نباشید، بلکه خودتان عدالت باشید. این وصیت من است: سلاحتان را کنار نگذارید، سنگ‌هایتان را دور نیندازید، شهدایتان را فراموش نکنید و بر سر رؤیایی که حق شماست، معامله نکنید. اگر طوفان بازگشت و من در میان شما نبودم، بدانید که من اولین قطره در امواج آزادی بودم.»

این جملات، بخش‌هایی بود از وصیت نامه شهید یحیی سنوار. مردی که به چهار حبس ابد، یعنی حدود ۴۲۰ سال زندان محکوم شد! مردی که ۲۳ سال از زندگی خود را در زندان‌های رژیم صهیونیستی گذراند و در این مدت زبان عبری را آموخت و چندین رمان و کتاب تألیف کرد. مردی که می‌گفت: در طول سال‌های گذشته، بسیاری از رهبران گروه‌های مبارز، دست دوستی به سوی این رژیم دراز کردند اما چیزی که نصیب آن‌ها شد خفت و خواری و از دست دادن سرزمین مادری‌شان بود. رهبری که می‌توانست از بیرون غزه، جریان مقاومت را هدایت کند، اما وسط میدان ماند و قوت قلب رزمندگان شد و سرانجام پس از یک سال زندگی مخفیانه، درحالی که دوشادوش رزمندگان با دشمن می‌جنگید، مظلومانه به شهادت رسید. بعدها رژیم صهیونیستی اعتراف کرد که یحیی سه روز آخر عمرش، چیزی نخورده بود!

یکی از دوستان مجموعه شهید هادی می‌گفت: «هفته بعد از شهادت یحیی سنوار، شب جمعه، در عالم خواب دیدم که در کربلا و حرم مولا هستم. یحیی را دیدم که نزدیک حرم بود، با تعجب گفتم: شما زنده‌ای، بیا برویم! گفت: من دیگر از پیش آقا و مولا جای دیگری نمی‌روم.»



نام: یحیی

نام خانوادگی: السنوار

تاریخ تولد: ۱۳۴۱

تاریخ شهادت: ۱۴۰۳

مکان شهادت: نوار غزه

برای آشنایی بیشتر: کتاب گل و میخک



چرا اینطور شد؟

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى

أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

جنگ با دشمن بر شما واجب شده، هرچند برایتان ناخوشایند است! چه بسا چیزی را دوست نداشته باشید، اما به نفعتان باشد. چه بسا هم چیزی را دوست داشته باشید، اما به ضررتان باشد. سود و زیان واقعی‌تان را خدا می‌داند، شما که نمی‌دانید. (۲۱۶ بقره)

حرکت رزمندگان برای عملیات آغاز شد. در تاریکی شب به پشت یک سنگر دشمن رسیدم. نفس در سینه‌ام حبس شده بود. هر لحظه احتمال داشت یکی از نیروهای دشمن به ما حمله کند. نارنجک اول را برداشتم، ضامن آن را کشیدم و داخل سنگر دشمن انداختم، هرچه صبر کردم منفجر نشد. من در حالی که خودم پشت دیواره سنگر بودم، دومی راه انداختم. آن هم منفجر نشد. از این اتفاق خیلی ناراحت بودم، چرا منفجر نشد تا نیروهای دشمن از بین بروند، نکند که الان به من حمله کنند! اما گفتم هرچه خدا صلاح بداند. دقایقی بعد نیروهای دشمن از آن منطقه عقب نشینی کردند. وارد همان سنگر شدم. چراغ قوه را روشن کردم. صدها گلوله آرپی‌جی و جعبه‌های مهمات آنجا بود. اگر نارنجک‌های من منفجر شده بود، انفجار بزرگی رخ می‌داد و حتماً خودم شهید شده بودم. این مهمات آنقدر زیاد بود که در ادامه عملیات استفاده شد....



چقدر در زندگی با این آیه برخورد داشته‌ایم. بارها شاهد بوده‌ایم که از چیزی خوشمان نمی‌آمد، ولی خیر و صلاح ما در آن بوده و یا چیزی را دوست داشتیم اما صلاح ما در آن نبوده است، علت این است که سود و زیان واقعی انسان‌ها را فقط خدا می‌داند. برای همین گفته‌اند کارهایتان را به دست خداوند بسپارید.

در دوران دفاع مقدس، خیلی‌ها مخالف ادامه جنگ بودند، اما اکنون می‌فهمیم که دوران جنگ، نعمت‌های بزرگی برای ما به همراه داشت. ما به قدرت جوانان خودمان پی بردیم. توانایی موشکی ما مدیون استقامت در دفاع مقدس است.

اما بارها در خاطرات شهدا و رزمندگان به این آیه رسیده‌ایم. اینکه از چیزی بدمان می‌آمد ولی خیر و صلاح ما در آن بوده. اما زیباترین خاطره‌ای که مصداق این آیه است را از زبان شهید ابراهیم هادی شنیده‌ایم.

شب عملیات فتح المبین به ابراهیم هادی که مسئول اطلاعات گردان بود گفتند: از همین مسیر مقابل حدود ده کیلومتر جلو بروید به مقر توپخانه دشمن می‌رسید. یک گردان هم از سمت دیگر به کمک شما می‌آید تا مقر توپخانه دشمن را تصرف کنید.

ابراهیم چون منطقه را نمی‌شناخت و شناسایی نرفته بود، مخالف این حرکت بود اما فرصتی برای شناسایی نبود. عملیات از محورهای دیگر شروع شده بود و آن‌ها نیز باید حرکت می‌کردند.

با تاریکی هوا حرکت گردان شروع شد. ابراهیم جلوی ستون بود و به سرعت جلو رفتند. زمین ناهموار بود و آن‌ها هرچه رفتند به مقر توپخانه دشمن نرسیدند! آن شب حتی گلوله توپ هم شلیک نشد که بتوانند محل توپخانه را حدس بزنند!

نیمه‌های شب گردان در بیابان متوقف شد. آن‌ها در منطقه دشمن بودند و احتمال اسارت همه آن‌ها بود. چه باید می‌کردند؟! همه از ابراهیم توقع داشتند راه را نشان بدهد.

او کمی به اطراف دوید، ولی هیچ نشانی از مقر توپخانه پیدا نکرد!



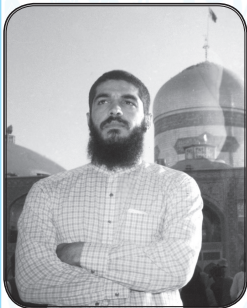
دست آخر در گوشه بیابان به سجده رفت و با خدای خود خلوت کرد. ابراهیم بارها با توسل به حضرت زهرا (س) گره‌های بزرگی را باز کرد بود. از سجده بلند شد و باز هم در اطراف محل استراحت گردان، مشغول جستجو شد.

یکباره خاکریز بلندی را دید! به سمت آن رفت. متوجه شد به پشت مقر توپخانه دشمن رسیده‌اند.

فرماندهان گردان را با خودش به آنجا آورد. سپس نیروها از پشت، به مقر توپخانه دشمن حمله کردند.

چند گردان اسیر و صدها دستگاه توپ دشمن، سالم به تصرف نیروهای ما درآمد. برای دشمن شکست سختی رقم خورد و مقدمه پیروزی‌های بعدی شد.

ابراهیم بعدها به دوستانش این آیه قرآن را یادآور می‌شد و می‌گفت: چه بسا چیزی را دوست نداشته باشیم، اما به نفعمان باشد و برعکس. او می‌گفت: من از گم شدن نیروها در آن شب و تاریکی آن بیابان خیلی ناراحت بودم، اما خواست خدا بود که ما از پشت به دشمن حمله کنیم. چون نیروهای دشمن در طرف دیگر مقر توپخانه، منتظر ما بودند. اگر ما از مقابل حمله می‌کردیم، حتماً تلفات بسیاری می‌دادیم. اما با یاری خدا، با کمترین تلفات، تعداد زیادی اسیر از دشمن گرفتیم.



نام: ابراهیم

نام خانوادگی: هادی

تاریخ تولد: ۱۳۳۶

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱

مکان شهادت: فکه والفجرمقدماتی

مزار یادبود: گمنام، بهشت زهرا (س) قطعه ۲۶

برای آشنایی بیشتر: کتاب سلام بر ابراهیم

ابراهیمی قهرمان بدون رقیب
پهلوانی شجاع و معلمی دلسوز
بود.

مداحی بود که
باسوز و اخلاص می خواند و
عارفی بی مزار بود که هر چه کرد
برای رضای خدا بود.

ماد
شهید ابراهیم

از دوست داشتنی‌ها

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

فقط وقتی به مقامِ خوبان می‌رسید که از چیزهای دوست‌داشتنی‌تان در راه خدا هزینه کنید (۹۲ آل عمران)

پاکت نامه داخل جیب فرمانده بود و گوشه آن پیدا بود. پرسیدم حاج مهدی نامه برات اومده؟

سردار زین‌الدین نمی‌خواست جواب بدهد، اما با اصرار من گفت: دخترم تازه به دنیا آمده، توی این نامه عکس بچه را برابم فرستاده‌اند. هنوز نامه را باز نکرده‌ام.

باتعجب گفتم: چرا؟

گفت: می‌ترسم محبت به فرزند دست و پایم را شل کند و نتوانم حضور در جبهه و عملیات را ادامه دهم.

او از بهترین دوست‌داشتنی‌ها یعنی محبت فرزند در راه خدا گذشت و خدا هم او را به بهترین مقامات دنیا و آخرت نائل کرد.

شبییه همین ماجرا را در مورد فرمانده لشکر ۹۲ ارتش یعنی امیر سرلشکر شهید مسعود منفرد نیاکی شنیده بودیم.

در اوج عملیات به او خبر دادند که حال دخترت خوب نیست، بیا و برای درمان او اقدام کن.

گفت: این رزمندها هم فرزندان من هستند و در جبهه ماند. چند روز بعد دخترش از دنیا رفت. فرمانده دلاور ارتش تا پایان عملیات کنار رزمندگان بود و برای چهلم دخترش مرخصی گرفت!





آن‌ها فهمیده بودند که از دستورات مهم دین ما، این است که نباید در دنیا دلبستگی داشت، اگر انسان بخواهد به مقام ابرار و بهشتیان برسد، باید از آنچه دوست داشتنی است بگذرد.

کوچکترین تعلق، حتی به مال و اولاد، سد راه کمال انسان خواهد شد و در لحظه مرگ، ایمان ما را دگرگون خواهد کرد، چرا که شیطان در آن لحظه به دنبال دلبستگی‌هاست تا از همان طریق وارد شود.

یکی از روایان می‌گفت: فرمانده‌ای داشتیم که از همه چیز گذشته بود، حتی کمتر مرخصی می‌رفت و آماده شهادت بود.

اما یک تسبیح داشت که همواره در دستش بود و می‌گفت یادگار دوستان شهید من است.

در شب عملیات و ساعتی قبل از شهادتش، به او گفتم: خیلی تسبیح زیبایی داری. نگاهی به آن تسبیح و نگاهی من انداخت. بعد آن را به من هدیه داد و گفت: می‌ترسم به همین تسبیح دلبستگی پیدا کنم.

اما در میان شهدا و بزرگانی که به این آیه عمل نمودند، شخصیت بی‌نظیری مانند امام خمینی را می‌توان یاد کرد.

حضرت روح الله از کودکی پدر و مادر را از دست داد و با سختی بزرگ شد. امام عزیز ما از همان دوران آموخت که به چیزی دل نبندد و در عمل اینگونه بود.

دوست دوران جوانی اش می‌گفت: به حجره ایشان آمدم. هندوانه زیبا و خوش رنگی در مقابلش بود. می‌خواستم از آن بخورم، اما آقا سید روح الله گفت: شما نمی‌توانید بخورید.

گفتم چرا و بعد یک قاچ هندوانه را برداشتم، تا داخل دهان گذاشتم تعجب کردم از بس هندوانه شور بود!

بعد فهمیدم ایشان برای اینکه لذت هندوانه را از خود دور کند و حتی خوردن هندوانه برای رضای خدا باشد این کار را کرده.

در دوران تبعید در نجف، برای منزل امام کولر خریده شد تا از گرمای نجف در امان باشند، اما ایشان با وجود علاقه به کولر، آن را به یکی از خانواده‌های ایرانی مستحق ساکن نجف هدیه داد.



شخص دیگری برای ایشان کولر گازی تهیه کرد، اما باز هم حضرت امام آن را به دیگران بخشید.

خود ایشان با حداقل‌ها زندگی می‌کرد تا محبت دنیا در دلش نماند و بتواند به این آیات الهی عمل کرده باشد.

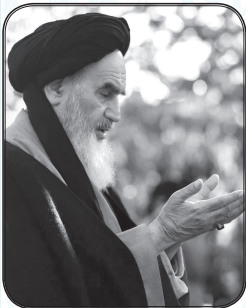
اما مهم‌ترین امتحان حضرت امام، داغ اولاد بود. حضرت امام، پسر بزرگش آقا مصطفی را نه به عنوان فرزند، بلکه به عنوان امید آینده اسلام می‌دانست و بسیار ایشان را دوست داشت و هر روز در کنار هم بودند. آقا مصطفی یکی از علمای مطرح نجف شده بود و می‌توانست مسیر علمی و سیاسی امام را ادامه دهد.

او با بزرگان نجف در ارتباط بود و جوان بسیار عالم و محقق و در عین حال شوخ طبعی بود.

خیلی‌ها می‌گفتند: امام به آقا مصطفی دل بسته است، اما شهادت ایشان درست یک سال قبل از پیروزی انقلاب و نحوه برخورد امام خمینی با این داغ سنگین، به همه فهماند که حضرت امام، دوست داشتنی‌های دنیا را به خاطر خدا ترک کرده است.

درست در روز تشییع و بعد از تدفین آقا مصطفی، حضرت امام کلاس درس را ادامه داده و تعطیل نکردند.

ایشان به همه فهماند که برای رضای خداوند، باید از دوست داشتنی‌های دنیا به راحتی گذشت.



نام: سیدروح الله

نام خانوادگی: موسوی خمینی

تاریخ تولد: ۱۲۷۸

تاریخ پرواز: ۱۳۶۸

مزار: بهشت زهرا، تهران



زمان یکی شدن

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا
نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا

و همگی به ریسمان خدا
[قرآن، و هرگونه وسیله وحدت الهی]، چنگ زنید،
و پراکنده نشوید؛ نعمت با ارزش خدا به خودتان را به یاد آورید:
دشمن همدیگر بودید و خدا دل‌هایتان را به هم مهربان کرد
و با عنایتش، میانتان برادری برقرار شد. (۱۰۳ آل عمران)

دانشجوی دانشگاه صنعتی شریف بود. یکی از نخبه‌های این کشور به
حساب می‌آمد. از او یک اختراع ثبت شده بود و روزنامه‌ها مصاحبه‌های
مفصلی با او داشتند.

محمدرضا چمنی از نیشابور به تهران آمده بود و همزمان با تحصیل
در دانشگاه، از محضر علمای تهران استفاده می‌کرد و معارف دینی خود
را کامل می‌نمود.

او مانند یک طلبه اطلاعات دینی داشت. بسیار اهل مطالعه بود. زرق
و برق زندگی در دنیا نتوانست او را فریب دهد.

با شروع درگیری‌های کردستان، راهی غرب کشور شد. سال بعد جنگ
شروع شد اما هنوز کردستان درگیر ناآرامی‌ها بود.

تا اینکه یک روز و در جریان کمین ضد انقلاب، محمدرضا و پنج نفر
از همراهانش توسط یک گروه مسلح تجزیه طلب که ادعای مسلمانی
داشتند، دستگیر و قرار شد صبح فردا همگی اعدام شوند! هرچه با آن‌ها
صحبت کرد که ما به خاطر امنیت شما آمده‌ایم بی‌فایده بود.

